

قسمت سوم؛ مرحله اول طلاق های ایدئولوژیک، طلاق، شاخص اخلاص ایدئولوژیک

بنیاد خانواده سحر: خانم سلطانی در تشریح مرحله اول انقلاب به آنجا رسیدید که افراد برای ورود به سازمان در مقطع سالهای 64 به بعد باید شرط طلاق دادن و همچنین خودداری از ازدواج در آینده را بپذیرند و با این شروط وارد سازمان بشوند. سوال این است که سازمان چگونه می توانست بفهمد عبور افراد از این مرحله و پذیرفتن این شروط صوری است و مصلحت گرایانه است یا واقعا به آن اعتقاد و باور دارند.

خانم سلطانی: هیچ روشی برای اثبات این ادعا نبود و سازمان هم هیچ اصراری برای اینکه بفهمد این پذیرش صادقانه یا از سر مصلحت و ناگزیری است، نمی کرد. یا حداقل اینکه ما متوجه چنین حساسیت هایی نبودیم. اگر هم برای سازمان در این مورد ابهامی وجود داشت، به گذشت زمان منوط می شد، تا این تضاد از میان رفتارها و موضع گیری های بعدی افراد در بیاید. البته در مراحل بعدی انقلاب عبور از بندها و پذیرش آنها بر اساس روند و قواعد خاصی صورت می گیرد. یعنی با صرف پذیرش لفظی کسی را از این مراحل عبور نمی دادند، برای اینکه مواد و مفاد بندهای انقلاب مرحله دوم بیشتر پراتیکی و روی خصلت های فردی و رفتاری سوار بود. وقتی به آن مباحث رسیدیم متوجه خواهید شد اگر هم افرادی برخورد غیرصادقانه داشته باشند، خیلی زود در تنظیم رابطه با مناسبات این دوگانگی ها بیرون می آمد. اما مرحله اول چندان بر روی این پسترها و زمینه های عملی سوار نبود. هر چند در شروع مرحله اول چنانچه از ظواهر امر بر می آمد، به هر حال افراد به نسبت و مقایسه و در لایه های مختلف باید درباره چگونگی و چرایی عبور از انقلاب شان توضیح می دادند، اما در مرحله ای که ما وارد شدیم، نیازی به این دفاعیات و توضیحات نبود. یک دلیل اش شاید این بود که ما واقعا نمی دانستیم ماهیت قضیه چیست و دلیل دیگرش شاید این می توانست باشد که ممکن است این کنجکاوی ها به از دست دادن نفری که با هزار زحمت و هزینه و ریسک از ایران آورده شده، منجر بشود.

بنیاد خانواده سحر: این تردید حتی بصورت یک چالش فرضی هم برای سازمان مطرح نبود.

خانم سلطانی: به این صورت که مسلما موضوع روی میز سازمان بوده است. اینکه آیا واقعا این افراد اهل چنین مناسباتی هستند یا نه، اینکه تا کجا می توانند با مناسبات جلو بیایند و جدا نشوند، و حتی اینکه این افراد تا چه اندازه برخوردارشان با این مسائل صادقانه است یا خیر. اما آنچه در عینیت و جلو روی ما اتفاق می افتاد، این بود که سازمان ظاهرا افراد را مخیل می کرد که انتخاب کنند و تصمیم بگیرند و بعد هیچ کنجکاوی برای فهم اینکه چه میزان صداقت در افراد هست یا نه، این را به گذشت زمان محول می کرد. سازمان در مرحله ورودی که ما هم در آن بودیم، صورت مسئله اولیه را طوری مطرح می کرد که کمتر با جواب منفی افراد روبرو بشود. چون بودند افرادی که به قولی با دست پس می زدند و با پا پیش می کشیدند. و حتی با انگیزه های مختلفی با سازمان همراه شده بودند. اینها کسانی بودند که می خواستند از سازمان برای خودشان پلی برای خارج شدن از کشور و رفتن به کشورهای اروپایی بسازند. همانطور که سازمان هم از این انگیزه ها سوء استفاده می کرد و افراد را با این وعده که به اروپا خواهد فرستاد، جذب می کرد. اینها عموما افرادی بودند که تحت شرایط خاصی و بعضا از روی ناگزیری مجبور بودند این شروط را بپذیرند. توجیه شان هم این بود که باید ببینیم در آینده و در عمل چه اتفاقاتی خواهد افتاد. مثلا در موقعیت پذیرش و انتقال به عراق به این فکر می کنند که فعلا می رویم عراق ببینیم آنجا چطور است. آیا خانه و زندگی می دهند یا مثلا می توانیم از آنجا به اروپا

برویم، مثلا شنیده اند که سازمان درعراق و بغداد بهترین هتل ها را در اختیار دارد و بهترین امکانات را دارد.

خود من در چنین مرحله ای با موضوع طلاق و جدا شدن از همسرم برخورد صادقانه نداشتم. فکر می کردم حالا سازمان در این مقطع این حرف ها را می زند تا وضعیت ما را امتحان کند و بر این باور بودم که این اتفاقات واقعا در مناسبات نه افتاده و نه خواهد افتاد. با چنین ذهنیتی از داخل مناسبات سازمان، در همان پاکستان می دیدیم که سازمان بهترین هتل ها را برای ما مهیا و آماده کرده، برای همین هم این ذهنیت که این مسائل چندان جدی نیست، قوت می گرفت. در عین حال این مشکل را هم داشتیم که اگر نپذیریم باید از سازمان قطع بشویم و در خارج سرگردان باشیم. وقتی دو سر احتمالات را برآورد می کردیم، می دیدم نقدا با قطع شدن از سازمان چیزی جز سرگردانی و بلا تکلیفی نصیب ما نمی شود، در حالیکه با پذیرش شروط سازمان حداقل می دانستیم آینده ما در خارج از ایران تضمین شده است. می دانستیم می رویم به عراق و از آنجا هم می توانستیم باز انتخاب کنیم. حالا شرط سازمان هر چه می خواهد باشد. با این فرض هم که این شروط چندان جدی و واقعی نیستند. واقعیت این بود که کسی که از خانه و کشور و از میان والدین و وابستگان اش به دنبال پیک سازمان روانه خارج کشور می شد، قبل از اینکه چیزی به دست بیاورد تمام پل های پشت سر خودش را خراب کرده بود. وقتی در مقابل این شروط قرار می گرفت اولین سوالی که به ذهن اش می زد این بود که خوب اگر قرار باشد این شروط را بپذیرم چه اتفاقاتی خواهد افتاد. چطور خواهم توانست خودم را اداره کنم، چطور خواهم توانست پناهندگی بگیرم. من وقتی وارد پاکستان شدم حتی نمی دانستم از چه مرحله ای و حتی در کجا باید سراغ U-N (دفتر سازمان ملل) بروم تا خودم را به عنوان داوطلب گرفتن پناهندگی معرفی کنم. یعنی از همان ابتدای کار که سازمان، فرد را از ملاء خانواده می دزدد، فرد را تماما به خودش وابسته کرده است. چون راه برگشتی نمی گذارد و این فکر را هم تقویت می کند که اگر برگردید شما را اعدام می کنند. بنابراین این سوال که آیا سازمان واقعا عبور افراد از این انقلاب و دیگر شروط عبور کرده را صادقانه تلقی می کند یا خیر، به صراحت می توان گفت سازمان هیچ وقت در همان لحظه و حتی سالها بعد هم این موضوع را نفهمید. این موضوع حداقل تا سال 1368 برای سازمان لاینحل ماند که این افراد صادقانه از بند طلاق عبور کرده یا تظاهر کرده اند.

بنیاد خانواده سحر: تا قبل از این مقطع سازمان هیچ سازوکاری برای فهم این موضوع نداشت؟

خانم سلطانی: تا این مرحله یعنی سال 1368 واقعا نمی توانست صحت و سقم این ادعاها را چک کند. کما اینکه دیدیم از این مقطع به بعد و تا سال 1370 چقدر در سازمان ریزش و جدایی وجود داشت. بحث اش بماند برای رسیدن به این مقطع از انقلاب ایدئولوژیک.

بنیاد خانواده سحر: می خواهید بگویید نتیجه این چکاب ها ریزش های مورد نظر شما است.

خانم سلطانی: بله. تازه در همین مرحله هم باز بسیاری فکر می کردند هنوز بحث جدی نیست. با عطف به انقلاب اول در سال 1364 خیلی ها باز تصور می کردند این هم یک آزمایش تازه است. از جمله خود من چنین تصویری داشتم. چون همزمان با پذیرش این طلاق و وارد شدن به سازمان به ما گفتند بروید در مسکونی ها و زندگی عادی و زناشویی خودتان را ادامه بدهید. برای همین فکر می کردم باز این یک آزمایش است، می خواهند افراد را وزن کنند تا بتوانند روی آنها قیمت بگذارند و بر این اساس به آنها رده و موقعیت تشکیلاتی و در نهایت امکانات بدهند. یا حتی بخشی هم بودند که از روی چشم و هم چشمی و رقابت می خواستند، ثابت کنند اخلاص دارند و برای همین قضیه آنطوری که باید و شاید چندان جدی گرفته نشد. بعضی حتی اینطور

فکر می کردند که اعضای بالای سازمان که از این مرحله عبور کرده اند، از قید و بندهای آن خلاص شده پیش همسران خودشان زندگی می کنند. چون مکان کار و زندگی این افراد فرق می کرد و دارای وضعیت متفاوتی نسبت به دیگران بودند، این تصور میرفت که اینها در پایان هر روز به دنبال زن و زندگی خود می روند.

بنیاد خانواده سحر: خوب حالا بحث را با رجوع های بعد از طلاق اول ادامه بدهید.

خانم سلطانی: همانطور که قبلا گفتم در مرحله پذیرش و پروسه خوانی ما می دانستیم چه اتفاقاتی افتاده و در مقطعی همه طلاق گرفته اند. وقتی من به مناسبات آمدم، رجوع ها اتفاق افتاده بود. به من هم گفتند در حال حاضر مسکونی داریم و می توانید نیازهای جنسی تان را برطرف کنید، اما بعد می روید منطقه و آنجا این بحث را کامل تر آموزش و دنبال می کنید.

بنیاد خانواده سحر: در این مرحله مناسبات زناشویی طبق چه مقرراتی بود؟

خانم سلطانی: مثل دوران فرانسه، مسکونی هایی وجود داشت و زوج ها بر اساس برنامه ریزی سازمان از این مکان ها برای روابط زناشویی استفاده می کردند. اینها را قبلا برای شما توضیح داده ام.

بنیاد خانواده سحر: بله در بحث پروسه خوانی این مسائل را مرور کردیم. در این مرحله هم همان محدودیت ها و مقررات فرانسه حاکم است. توضیحاتی که در این مقطع لازم است، مقررات ازدواج های تشکیلاتی است. به این معنی که اولاً هر کس نمی تواند به میل خودش با هر کس خواست ازدواج کند. ثانياً هر کس وارد ارتش می شد، نمی توانست بلافاصله ازدواج کند. حتماً بایستی مدت ده سال سابقه تشکیلاتی و عضویت در سازمان می داشت. اما برای خانم ها الزام ده سال عضویت برای ازدواج وجود نداشت. ممکن بود حتی خانمی که ده روز بود وارد تشکیلات شده، ازدواج کند. اما اینکه با چه کسی ازدواج کند، در حدود اختیار خودش نبود، حتماً باید با صلاح دید و نظارت مناسبات بود.

ادامه دارد . . .